

دینوی و اولاد فاحه سائده

سجده بود و اهل شهادت هیچکس ایشانرا نشناسد الا بک کس و چون آن بک کس هر وقت
 دیگری شوند و میان ایشان و نبی حدیقه همان واسطه بود و سلام ایشان به نبی رسانند
 سلام نبی با ایشان میرسانند و نزد او جمع میشوند و علم کتاب استنه از او اخذ میکنند و بامان
 نماز میکنند و غیر حدیقه ایشانرا نمیدهد و ایشان تمام روزند تا بعباده نبی زمان خود و
 قطب ابدال در زمان نبی عصافری بود عم او پس چون او مشوشان بر عطا احمد بود از دهی که
 میان مکه و یمن است قطب ارشاد بر قلب محمدی باشد و لظیر جگاست چنانچه قطب ابدال نظر
 سهیل است و قطب مان فاعمال الذی عبد الرحمن با پسینی بود و با پسین هبستان از فرزند
 ابهر بعد از وفات عبدالله شامی قطب شده بود در ربیع الاخر سنه ست و عشر و سبعمائة
 و هفتاد و شش ساله بود و او قطب نودم بود از قطب مان خضر رسوم و امام محمد زمان
 حس عسکری در وقت اخفاء انا ابدال بود و زنی کرد و چون علی بن حنیف بغدادی که قطب آن
 زمان بود مشوشد و او را در شو میر به ذوق کردند امام محمد قطب شد و نوزده سال قطب بود
 مشوشد و او را در مدینه دفن کردند و عمر بن یحیی بن قطب شد بن قطب با احمد خور و که
 از اولاد عبدالرحمن بن عوف بود و ایشان از غیر ایشان پنهان میباشد سنالی یکبار از بازه آن
 فبوت کنند و کوزنها از کسبکه طالب ایشان باشد و معین نشوند یکجا مگر خنده باشند و معنی
 کنند و خورند و پوشند و نکاح کنند پیش از آنکه ابدال شوند و قطب طویل العمر باشد و با
 والناس صحبه اردد و بجماعه نماز گذارند خاصه در جمعه و نام خضر ملک است و کینه او ابوالعباس
 و در حوا شیراز متولد شده و ابان بن عم عبد خضر است و سبب ایشان چنین است ملک کان بن بلیان
 ابن کلبان بن سیمان بن سام بن یوحنا و الهانس بن سام بن یوحنا و خضر و ابان بن سیمان بن عم
 و منابغه شریقه احمد کند و خضر زبانه حدیث از پیغمبر نام کند و گوید ان خضر فرمود اذا بیت
 الرجل لحوجا معیا برابه فمذمت خسارته و نیز گوید که پیغمبر در خانه از خاضای سخن
 بود با بسیاری از صحابه و بواسطه اعدا محزون بودند پیغمبر فرمود ما من مؤمن یقول صلی

انفال باقر

فاطمه بنت اسحاق

محبته تمام داشت و از اشعار او فهم نمیشود که بصدوق بیبوة داشته لیکن از حمیه تلفظ بکلمه
 شهاده نمیشود و تفضیل آن در حرف دال و عین و لام خوانده اند اما نشاء و نظم او شد آن علما و
 حعفراتنی عندم الرمان والکوب والله لا اخذل النبی ولا یخذله من بی ذو حجب
 لا یخذلوا و انصرا ابن عمکما اخی لاتی من بینهم و ابی فاد و علی فاطمه بنت اسد نیز هاشم بود
 و این اثر کوندا و ایمان محض رسول او زد و هجوه مدینه کرد و پافعی کوندا محض او را تقصیر
 خود تکفین فرمود و خوا و زاد فن کرد و گفت کانت احسن خلق الله صنیعاً الی بعدا و یطالبو
 مرتضی اسد نام کرد و ابو طالب علی و گفت ستمتہ بعلی کی بدوم له عز العلو و خبر العز
 ادومه و مثل این در شان حضرت رساله گفته و شوق له من اسه لیجله فذوالعزیز
 و هذا محمد از مهر علی کسی که باید عرفان نامش هم نشر کند بر دل و جا این کلمه
 طرفه بین که از باب کمال پایتدزینت نامش ایمان و مسلم از سهل بر سعد روا
 میکند که علی بسیار دوست اشوق که او را ابو تراب گفتند و وجه ستمتہ ان بود که روی
 پیغمبر بخانه فاطمه آمد و علی را بنامت گفت این از عین گفت میان من با او کردی واقع شده
 غضب کرد و بیرون رفت پیغمبر با شخصی گفت بین که علی کجا است ان شخص باز گفت و گفت
 یا رسول الله در مسجد بخوان پیغمبر آمد و هنوز او بجواب بود و از او جدا شده و خاک
 باور سید پیغمبر او را از خاک پاک کرد و فرمودم ابا التراب ابا التراب مولانا کی خاک
 شو خاک تا بر وید کل که بجز خاک نیست مظهر کل و اکابر صحابه خطبه فاطمه رخ فرمودند
 و پیغمبر او را بعد از او اسد و ابن عباس گویند بجرین در مرجع البحرین فاطمه است
 لؤلؤ و مرجاحسن و حسین و برزخ نبی و علی در جمیع غزوات حاضر بود غیر تنوکه که پیغمبر او
 در اهل خود خلیفه ساخت بخاری و مسلم از سعد بن ابی وقاص روایت کنند که علی گفت یا رسول
 الله خلقنی من التنا و القیبا فرمود اما برضی ان تکوز منی بمنزله هرون من موشی غیر انه لا یفوق
 یجد و تردی از خاب و روایه کند که مضطرب با علی گفت کانت منی بمنزله هرون من موشی الا

ان از پیغمبر تا پس از شرف
 من الله و الا و ان الله الا و بعد

وَفِي حَيْدِ وَفَرَانِ

انه لا يفتقد و ابو حرا و ابان کند که پیغمبر فرمود چون معراج رفتیم دیدم که بر عرش
 نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ابداً بهیچ اسم علی العرش مکتوب نگانند
 من یستطیع له محو او ترفینا و ابن اثیر در تاریخ کوفه قال النبی لعلی فی یوم احد وقد
 من الرخص من فتر و تمع لنبی من قربا علی اکتفی امره و لاء اکتفی امره و لاء ضال جبر شلها
 هذه المواناة فقال هو منی و انما منه فقال و انما منکما و ابوا الفاسم طبرانی از ابن عباس روایت
 کند که مرتضی در زمان حضرت رسول ^{صلی الله علیه و آله} منکنت اقبس ثماناً و قتل انقلبیم علی اعقابکم و الله
 لا یقلب علی اعقابنا بعد از هدایتنا الله و الله لئن ثماناً او قتل لا قاتلنا علی ما قاتل علیه
 حتی اموت و الله انی لآخوه و ولته و ابن عمه و وارثه فمن آخوه منی و بغوی در شرح السنه
 روایت کند از ابن عباس که پیغمبر فرمود این بینکم من یقاتل علی ما و یل لفران کما فاند
 علی نزله ابوبکر گفت تا هو نبار رسول الله فرمود لا عمرت کت تا هو نبار رسول الله فرمود لا و لکن
 خاصه لعلی و علی نعل رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} داشت مجتهدان مشغول بود و ترمذی مثل ابن ازیمن
 روایت کرده و این صوة در حدیثیه بود مطابق اینست بخیری که عمار بن یاسر در روز شهادت
 خوش میخوانده و در حرف لام خواهد آمد و مر و است که انحصار در صفین فرمود با ایماننا
 ان لم نقتلوا لم یوتوا و الذی نفس علی بن ابي طالب لیسید لالف ضربه بالسيف هون من مینه علی
 فراس و انما رشحاعه انحصار از حدیثی است و انما حضرت فرودست و سبها بقوا اذان در اثنا
 شرح جوها که در غزوات و حرب جمل و صفین و نهروان فرموده اند در فتح بحر و اهدایا من عبود
 و حسن توفیقہ فتح صاحب کتاف و واحد انا ابن عباس روایت کند که طعم چهار دینار داشت
 دیناری شصت کرد و دیناری بر نود دیناری بنیان و دیناری اشکارا و دینارشان او قاتلند
 الذین یقتنون أموالهم باللیل و النهار سوا علانیه فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا
 هم یحزنون و فاضل ناصر الدین از مرتضی روایت کند که همی که غیر من بامه یا ابها الذین اموات
 ناجیم لرسول ففدوا بینکم بخونکم صدقة عمل نکرد با بامه و اشققم ان تعدوا این یک بخونکم

در غزوات و حرب جمل و صفین و نهروان

فَاتِحَةُ سَائِرِ فُضَائِلِكِ

اصول الدین

صَدَقَهُ مَنْ سُوِّخَ شَدَّ إِذَا غَرِقَتْ عَيُونُ فِي دَمْعٍ شَيْئًا مِنْ بَيْتِ نَبَاكَ وَوَلَعَدَكَ وَهَدَى
 وَكَرَّمَتْ صَفْحَ بِسَجْدَةِ مَدَائِلِ رَادٍ مَهْرٍ سَبْدٍ كَيْهِي كَيْهِي تَوْجِيهِهِ إِذْ كَلَّمَ رِيَّ عَلَى خَائِمِ خَوْهِ
 بَعْدَ إِذْ فَرَمُوا لَهْ أَكْبَرُ وَأَبْنَاءُ خَوْلَانِ مَا وَلِيكَ اللهُ وَرَسُو لَهُ وَالَّذِينَ يَمُنُّونَ الصَّلَاحِ وَبُؤْتُونَ
 الزَّكَاةَ وَهُمْ زَاكِعُونَ وَدُرِّ تَفْسِيرِ كَشَافٍ فَاضِحٍ وَجَامِعِ الْأَصْوَابِ يَأْتِيهِمْ كَوْرَانِ تَعْلِيٍّ إِذْ
 ابُو ذَرِّ رَوَابِثِ كَنْدِ كَهْ سَائِلِي دَرْمِجِدِ مِصْطَفِيٍّ جَهْرِيٍّ طَلِبِيٍّ وَعَلِيٍّ خَائِمِ أَوْ بَاوَدَادِ بِيغْبِرِيٍّ وَرَفِيٍّ
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَخِي مَوْشَى سَمَلِكِ فَقَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَبَسِّرْ أَمْرِي أَطَّلَعْتُكَ مِنْ لَسَانِ بَقِيَّتِهِ
 قَوْلِي وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ هَرَفِكِ أَخِي أَشَدُّ بِهِ أَرْزِي أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي فَانزِلْ عَلَيْهِ قِرَانًا
 نَاطِقًا سَمْتًا عَضِدَكَ بِأَخِيكَ وَبَجْعَلْ كَمَا سَلَطْنَا فَلَ يَصْلُونَ إِلَيْنَا يَا بَا شَا اللَّهُمَّ إِنَّا
 نَبِيَّتِكَ وَصَفِيَّتِكَ اللَّهُمَّ فَاشْرَحْ لِي صَدْرِي وَبَسِّرْ أَمْرِي وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ عَلِيٍّ أَشَدُّ بِهِ مَنُورِيٍّ
 بِيغْبِرِيٍّ عَامَّةً تَمَامَ نَفْرَمُوهُ بُوْدُ كَهْ جَبْرِيَّتِي لِي بِرَبِّهِ أَوْزِدْ وَأَمَامَ أَحْمَدَ زَا سَمَائِيَّتِ عَمِيْرِيٍّ وَوَايِيَّ كَنْدِ
 كَهْ مِصْطَفِيٍّ فَرَمُوهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَقُولُ كَمَا قَالَ أَخِي مَوْشَى اللَّهُمَّ أَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ أَخِي
 عَلِيٍّ أَشَدُّ بِهِ أَرْزِي أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي كَيْ سَبِيْحِكِ كَثِيرًا وَنَذْرُكَ كَثِيرًا إِنَّكَ كُنْتَ بِنَابِصِيرٍ أَوْ طَبْرًا
 كُوْبِدِ مِصْطَفِيٍّ فَرَمُوهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ فِي عَلِيٍّ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ لَيْلًا مَسْرِيٍّ فِي بَابَةِ سَبْدِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَأَمَامَ الْمُتَّقِينَ وَخَائِلًا لِقَرَامِ الْمُحِبِّينَ وَمَجَاهِدًا زَا بِنِ عِبَاسٍ وَأَسْمَائِيَّتِ عَمِيْرِيٍّ وَوَايِيَّ كَنْدِ كَهْ مَرَا
 اَوْصَالِ رَدَابِثِ أَنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَانِي وَخَيْرٌ لِي وَصَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ سَبْدِ وَرَقِيْبِ تَعْلِيٍّ مِصْطَفِيٍّ
 وَتَعْلِيٍّ وَوَايِيَّ كَهْ وَرَقِيْبِ كُوْبِدِ وَوَلِدِ بِنِ عَمِيْرِيٍّ بِنِ أَبِي مَعْطُ كَهْ بَرَادِ رَقَادِ عَمِيْرِيٍّ بُوْدُ دَرُودِ وَوَلِدِ
 يَا عَلِيٍّ نَزَاعِ كَرُودِ رَاثِنَاءِ نَزَاعِ بَاوَكْتَلِ سَكْتِ فَانَكَ صَبِيٌّ أَنَا أَشْيَيْتُكَ شَبَابًا وَاجْلِدْ مِنْكَ جَلْدًا
 وَأَذْرِبْ مِنْكَ لَسَانًا وَاجْلِدْ مِنْكَ سِنَانًا وَأَشْحِجْ مِنْكَ جَنَانًا وَأَمْلَأْ مِنْكَ حَشَوَانًا فِي الْكُتُبِ وَعَلِيٍّ
 فَرَمُوا سَكْتِ فَانَكَ فَاسْتَوَابَهُ امْرِيْكَ كَانِ مُؤْمِنًا كَنْ كَانِ فَاسْقَالًا لَيْسُونَ نَارًا لَشَدِّ وَحَسَارِ كَفْتِ
 انزِلَ اللهُ وَالْكِتَابُ عَمِيْرِيٍّ فِي عَلِيٍّ فِي الْوَلَدِ فَرَمَانَا فَبِنَا الْوَلَدِ مِنْ ذَلِكَ فَسَقَا وَعَلِيٌّ مَبْرُؤَانَا
 لَيْسَ مِنْ كَانِ مُؤْمِنًا عَمِيْرِيٍّ كَنْ كَانِ فَاسْقَالًا خَوَانَا سَوْجِيْرِيٍّ الْوَلَدِ خَرَابَانَا وَعَلِيٌّ لَشَدِّ

بخشی بر فوج جد و قرآن

بجو جنانا فعلى نلقى الله عزنا وولد تلو هناك هو انا واين اتر كويد محمد كرس
كفت كه طهر و عنام و على نفاخر نيكردند طلحه كفت من صاحب كيه علم و كلبدان يا منتهى اكر
خواهم شب انجا باشم و عتاس كفت من صاحب نماييم و اكر خواهم شب ر مسجد باشم على كفت
مندانم شما چه ميگوئيد من شماه پيش از مردم نماز كرده ام و صاحب چهارم بين ابه احيتم
سقا به الحاج و عمارة المسجد الحرام كن امن بالله و اليوم الاخرنا زلشد صاحب كنان كويد
افمن و عكناه و عدا حسنا فهو لا منه كن متعنا مناع الحيوه الدينا ثم هو يوم القيمة من
المضرب و در شان على حنزه و ابى جهل است و تعليه از ابن عباس و ابن سيرين روايه كند كه مرا
از طوي و يرايه الذين امنوا و عملوا الصالحات طوي لهم و حسن ما يورثهم من بيت
كه بيع ان در خانه عتاس در خانه هر مومن از ان مشاخيست اى نمشكيز طره اش بر كمر
دلى بتك ديگر رشنه جا از ابهر مكو توننگ ديگر كويد خورشيد و قاور ماه باشد في المثل
بر زمين تا بد بخون چو توفرتنگ ديگر و امام احمد از على روايه كند كه با مصطفى كفتند كرايد
از خود بر ما امير مبنادي فرموان تو مرا ايا بكر تجدوه امينا زاهدان في الدنيا راعبا في الآخرة
وان تو مرا و عمر تجدد تو با امينا لا تخاف في الله لو منه لآتم وان تو مرا و عليا و لا اريكم قائل
تجدوه هاديا مهديا يا اخد بكم الصراط المستقيم و سبهي از رسول روايه كند كه فرمود
من اراد ان ينظر الى نوح بقو به و الى ابراهيم حله و الى موسى هيبه و الى عيسى عباد
ملي نظر الى علي بن ابي طالب و با وجود اين كمال محمد نر حفيه كويد بايد و خود كفتم از مردم كه
فاصلتر است فرمود ابو بكر كفتم ديگر كه كفت عمر ترسيد كه بگويم ديگر كه مباد انكويد عثمان
كفتم بين قوم نورنا انا الارجل من المسلمين و در ايام خلافت بر صبر صبر فرموان امير كه هذامد
رضي من بنا كيطبره و انه لا ياكل اللحم في السنة الا القليل من كيدا صخره فتح ثعلبي كويد
كفت بحق خدا بشكده ذاب بر سترش كافت و افرید كه ما كرم من بر و سادة بتيتم حكم كن ميا اهل
تورم با نچه در توريه است ميا اهل محبت با نچه و ايجلت ميا اهل زبور با نچه و زبور است

فائده های بسیار از کتاب فضیله حضرت

میان اهل قرآن با آنچه در قرآن است بجز خدا که من در شان هر مرد از فرزندان خود میدانم که او را
 بیشتر بزرگانند باید و زخمت کشند پس هر که برخواست گفت یا ایها المؤمنین کدام ایه در شان
 نوشت فرمود آنرا که علی بن ابی طالب و پیغمبر و شاهد منه فرمود الله م علی بن ابی طالب و انا شاک
 منه و مثل این در معانی الترتیل مسطور است صاحب کشفنا از عبد الله بن عمرو و ابو سعید
 و ابراهیم نخعی و ابو العالیه روانه کند که ابراهیم انکه یوم القیامه عند ربکم مختصمون در شان
 است ناظر به قتل عثمان و حریمین و کونید من اظلم من کذب علی الله و الذی جاء بالصدق و
 صدق به فضیل انکر است ثعلبی از ابن عباس روایت کند که چون ابی انما انت منذر و کل
 قوم هاد نازل شد مصطفی دست مبارک خود بر دوش علی نهاد و فرمود انا المنذر و الهادی
 بک نهی که امثال من بعد و از عبد الله بن عطار روایت کند که عبد الله بن سلمه میگفت که مراد
 من عند علم الکتاب روایتی است که کفایتی است که بین من و بینک و من عند علم الکتاب علی است
 انحصار بسیار بود که سلو فی قبل ان تفقد و فلما کن ترمذی که عبد الله بن سلام در وقت محاصره
 عثمان گفت این روایتی است و شاهد شاهد من بی اسم را بیل علی مثله در شان من است و ثعلبی گوید
 چون ابی و ثقیفها اذن و اعته نازل شد مصطفی فرمود اللهم اجعلها اذن علی بن ابی طالب
 هیچ فراموش نکردم و امام احمد از معقل بن بنار روایت کند که حضرت مصطفی فرمود یا قاطبه ما تز
 لیر زوجتک اقدم لکم سلما و اکثرهم حلما و اعظم علما و ترمذی از انس روایت کند که پیغمبر فرمود
 ایضا که علی و از علی روایت کند که مصطفی فرمود رحم الله علیا اللهم ادبر الخی معه حبیب از
 خویش که از هر روز مقطعه در او اهل سور قرین بعد از حذف مکررات علی صراط حق است که ظاهر است
 س امیضت یا ما لپی رویت و سلسله اهل ولایت مویت سرحشیه زنگ لیب لیب و سرح
 نماز عارفان برویت و سلسله جمیع اولیا است در شان بنطایفه فرموده هم قوم هم
 الخلق علی حقیقه الامر بنا شر و اروح الیقین و استلوا ما استوعره المرفون و انشوا ما استوح
 منه النجاهلون صحیبا دنیا بآبدان از و اخها معلقه بالمحل الاعلی و لتک خلقا الله فی

بروفوق حید و فرزند

والدغاه الی دینہ و کپیل بز یاد با او کنت ملاک حفنه فرمود مالک الحقیقه کفتا و کنت
صاحب ترک فرمود بلی و لکن پتر شمع علیک ما یطیع منی کفتا و متیک بحیب سائلا فرمود الحقیقه
کشف بختای الجلال من غیر ایشان کفتا دینی بیانا فرمود حواله هوم و صحو المعلوم کفتا
بیانا فرمود هتک لستر لغلبه الترمکنت دینی بیانا فرمود و شرق من صبح الازل قبل و ح علی علیا
النوحید اثنان کفتا دینی بیانا فرمود و اطفی السراج قد طلع الصبح و مرتضی زحیر و افن بوده
ان بیست هشت جزو سنه جزو بیست هشت صفحه هر صفحه بیست هشت سطر هر سطر
و هشت خانه و هر خانه چهار حرف و هر حرف یک حرف اول بعد جزو ثانی بعد و صفحه و ثالث بعد
سطر و ذاب بعد خانه مثلا جعفر در خانه بیستم از سطر هفدهم از صفحه شانزدهم از جزو بیستم
للقائم نظام الدین من مثله کازد اجز و جامعته له نلدون ستر القیبتوننا و وادنان او
از جفر استخراج احوال عالم منیکرده اند ما مو یا امام علی موسی ضادر سنه احد و ما بین
کود و عهد نامه نوشت و انا امام هم عهد نامه طلبند و اخر عهد نامه امام که بر پشت عهد
نامه مامون نوشت این بوالجامعه و الجفر بدان علی ضد ذلك و نا ادری ما یفعل بولایکم ان
الحکم الا لله یفصل الحو و هو حجر الفاصلین لکن امثلت امیر المؤمنین و اذن رضاه و الله
یعصمونی و ایاه و چون اندک زمانی یکد شد بعضی امثبا مامو ترا پشیمان ساختند و امام بفرمود
شد و صاحب کشف لغه گوید من درسته سبعین و ستماه اند عهد نامه بخط مامون و خط امام
دیدم و اذین و اذین استنباط فتح بینا المقدس رسته ثلاث و ثمانین و حشماه اذا لم غلبت اذ
فی اذنی الارض هم من بعد علیهم سبغلبون فی بضع سنین و یفصل ان در باب و تم فتوحا سطو
و نقلی گوید چون حقتو نازل شد حضرت مصطفی صلوات الله علیه سببان پرسیدند و موایزه که
نازل شده دلالة براندارد که نازل خواهد شد بر امتع من بلاد سببار از خف صبح و غیران و هم
نقلی گوید که ابن عباس حمتو خواندی و کفتی علی فتن با بند و لفظ متدانت و سلسله علام
پلومت هشت ابن عباس که رئیس مفسر بیست شاکر د اوست غاصم که از اکابر قرآنت شاکر دانی بعد

فائده های فضا و فضیلت

الرحمن بر سلی است که شاکر و علیست و ابن اشیر گوید احمد شاکر و شافعیست و شافعی شاکر و مالک و مالک و ابو حنیفه شاکر و امام جعفر و امام نوای در روضه فریاد که مرضی بر منبر بود و از حصص وجه و بنشین و ابون شوال کردند سید بنی فرمودن شامها تعا و این اشاره است به اولی و اصل مسئله از بیست و چهار به بیست و هفت است این مسئله را منبریه خوانند و گویند مرضی نای میارک در رکاب است و سوار فرمودند فی آمد و بر سبیل نظم گفت یا امیر المؤمنین ان اخي نزل سماه دهنار و فلما عطون بنار افرمود لعل احوال خلف وجهه و اما و بنشین و اشعی عشر احوال و ابانک گفت نعم فرمودند استویست حفتک و سوار شد و این مسئله را دینار به گویند و امام احمد گوید عمر حکم کرد بر جمیع مجنونه زاینه علی فرمود اما سمعت قول النبی رفع القدر عن قتله عن النائم حتی ینسقط و عن الفضل حتی یجلم و عن الخبونی حتى یتیر و نیز حکم کرد بر جمیع زنی حامله بسبب عترت او بزنا و علی گفت هذا سلطانک علیها فاسلطانک علی ما فی بطنها عمر گفت عجزنا النساء علی ان تله مثل علی بن ابیطالب لولا علی لهلك عمر و مرویست که ابوالاسود علی از شخصی شنید که میخواند ان الله برئ من المشرکین و رسولی و چون با مرضی گفت فرمود یخاطب الیهم اقسام الکلام ثلاث اسم و فعل و حرف فالاسم ما انبأ عن المستوی و الفعل ما انبأ عن حركة المشی و الحرف ما اوجده فی غیره و الفاعل من فروع و ما سواه فروع علیه المضاف الیه مجرد و ما سواه فروع علیه با ابوالاسود ان فی هذا الخوف فی واحد و فاضی ناصر الدین و زنجیری گویند چون امه من حاجک منه من بعد فلجانک من العلم ما احرابه مصطفی یا قبله بخران از هنداری مقرر فرمود که صبا فرود امیاهله کنند روز دیگر حسین را در بغل گرفت دست حسن داشت فاطمه از عضا و مبرقش علی از عفت فاطمه و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی چون ابو خارثه دانستند ترسانان ایشان را دیدند با ترسانان گفت من روی چند میبینم که اگر از خدا خواهند که کوه پرا از جای خود ببرد هر آینه چنان شود زنها را مباحله نکند ترسانان ترسیدند و در هزار جامه و سی دره بر سر جریه هر ساله قبول کردند و امیر حسن فرمود و الذی تقی سیده ان اهلک فدیته علی اهل بخران و لولا عنوا المسخا و رده و خنار بر لا اضطر الوادی علیهم ناد

فائده های فضا و فضیلت

بروفق قرآن و حدیث

ولا سنا صل الله بجزان واهله حتى الطير على رؤس الشجر ولما حال الحول على النضای کلام حق منکوا
و اینصوده در مدینه بود بعد از فتح مکه و قوه اسلام و ثقلنی از خابرن عبد الله روانه کند که مصطفی
فرمود الناس من شجرة شوق أنا وانت يا علي من شجرة واحدة و این را به خواند و فی الارض قطع متجاوز
و حبات من اعناب ذرع و یخبل صنوان و غیر صنوان بسوی نباء واحد و بفضل بعضیها علی بعضی
الاکل و فاضل ناصر الدین زنجیری گویند پیغمبر در سائیم از هجره که ابو بکر را امر خلیفان بنا
و او را با سب صد مرد و شکر چند فریاد بیگانه فرستاد چهل ناسی با سبزه امه از او اهل سوره بر آنه تا
گشت پیغمبر علی را بر نفاه غضبنا سوار ساخت گفت از غضب ابو بکر بر و این امان بر مردم خوان
صحابه گفتند کاش که امان میفرستادی تا ابو بکر بر مردم میخواند فرمود لا یبق خواندن این امان است
مگر شخصی از اهلبیت من چون علی بقا فله رسید ابو بکر گفت امیر ام تا مورد علی گشت بل تا مورد
اتفاق بیکه رفتند و امان بر مردم خواند و مشکل از عایشه روانه کند که پیغمبر بیرون آمد و صحبا
علم دار از موی سباه بر خو گرفته بود و حسن آمد و او را بر بران عباده را آورد پس علی آمد و او را هم
داد و در پیش فاطمه آمد و او را هم داد و در پیش علی آمد و او را هم داد و گفت انما یرید الله لیسب
فکم الاحبس اهل البیت فیطهرکم تطهیرا و رزین از ام سلمه روانه کند که این را به در خانه من
نازل شد و من پیش در نشسته بودم گفتم یا رسول الله انت من اهل البیت فرمود انکالی خیر انت
من ازواج رسول الله و طحاوی در مشکل الغریب از اسماء بنت عمیس نقل کند که سر مبارک حضرت
مصطفی در کنار علی بود و وحی نازل شد و افتاب غروب کرد و علی نماز عصر نکند آرزو بود چون وحی
مجلس شد پیغمبر فرمود ای علی نماز عصر گذارده فرموده پس فرمود ای اگر علی در طاعة تو و طاعة رسول
تو بود افتاب را باز گردان اسما گوید بعد از آنکه در افتاب غروب کرده بود دیدم که باز طلوع کرد
و در کوه و زمین افتاد و در صفا خیر بودیم الشمس ردت علیه بعد ما غربت من ذابطو لعین الشیر
نظیقا و طحاوی گوید این حدیث ثابت در او بیان ان ثقات اند و حکایت از احمد بن صالح مصر کرده که اصل
علم را سزاوار نیست که تخلف از حفظ این حدیث کند که از علامات نبوت و این کثیر در این کوه است

فائده‌ها در فضایل حضرت علی

شده بجدی که در صحیح بخاری منقول است از ایشان که گفتند ما را لا یوشع لبالی بنا را الی نیت
 المقدس و شرح قصه آنکه او محاصره بیت المقدس کرده بود و نزدیک بود که افتاب در روز جمعه غروب
 کند و شبیه در آید بوشع با افتاب گفتانک ما مؤمنان و انا ما مؤمنات اللهم احبها علی تر افتاب
 با بنیاد تا بوشع فتح بیت المقدس کرد و بخط حضرت هذابنما استبد صفی الذی عنده الرحمن فتح
 دنیم انصح الحدیث فلیحمل علی ان ذلک الحدیث قبل هذا الفقه او نقول الخبر غیر الجوع والله اعلم
 و در حدیث از جابر روایت کند که پیغمبر در روز طائف بعد از فتح مکه علی را بخواند و با او از میثاق
 مردم گفتند و از کشتن او با سپر عم خود فرمود ما انجینه و لکن الله انجاء و سائی ان
 علی روایت کند که مرا منزه بود پیش نبی که هیچ کس نداشت اول سحر صبرتم و میثاقم السلام
 یا نبی الله اگر تخم منکر دنیا اهل خود باز می کشتم و اگر نه در صبرتم و امام احمد از زینب از قم روایت
 از ابن عباس روایت کند که جموع ^{بسیار} میبند داشتند روزی فرمودند ما هذابنما ابواب الی
 مردم درین باب سخن گفتند پیغمبر برخواستند و فرمود ما بعد فانی امرت بسده هذابنما
 غیر باب علی فقال فیها فایلمکم والله ما سددت شیئا ولا فحمت و لکنی امرت بشی فایبعثه و امام احمد
 از ابی مرزبه روایت کند که علی گفت من پایدوش پیغمبر نهادم و بنهای خانه کعبه فرو انداختم
 و مردمی از ابوسعد روایت کند که نبی فرمود لا یجمل الا حدان یجبت هذا المنهج غیره و غیره
 گویند علی زینب را در ضرارین ضرر معنی اینها پیش پرشید گفت لا یجمل احد از شیطان جنب
 غیره و غیره و بخاری و مسلم از ابن عباس روایت کنند که پیغمبر با علی گفتانک منی و انا منک و
 ترمذی از عمر ابن حصین روایت کند که پیغمبر علی را امیر لشکر ساخت و او اصابت خار به کرد و
 چها کس عهد کردند که این بر سوله بگویند چون بر سوره شدند یکی برخواست و بگفت در سواغ
 کرد تا هر چهار بگفتند پس سو بیغضب فتنه سه بار فرمود ما نپد و من علی ان علیا منی و انا
 وهو کل مؤمن یکدیگر و این در حوب نبی نبی بود که در حرفتین خواهد آمد و از حبشی زینباده
 روایت کند که مصطفی فرمود علی منی و انا من علی لا یؤدی عنی الا انا و علی و مسلم از زینب از قم

صیغی از حدیث

برق فوجت وقرآن

روایه کند که روزی پیغمبر در موضع خم خطبه فرمود و بعد از حمد خدا گفت ایها الناس انما
 انا بشر مثلكم یوشك ان یتوفی رسول ربی فاجئت انا تارك فیکم الثقلین اوتیها كما یتی الله وینه
 الهدی والنور فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به و یخریج من یتودع من قرآن یشرك فی اهل نبی اذکر
 الله فی اهل بیته اذکر الله فی اهل نبی احدی از ابوذر عقیلی و ابیه کند که نبی فرمود الا ان مثل
 اهل بیته وینکم مثل سفینه نوح من کبها نجی ومن تخلف عنها هلك و ترمذی از ندید بران نوم روایه کنه
 که رسول خدا با علی وفاطمه و حسن و حسین فرمود انا حق باین چهار یکم و سلم لمن سالکم **فترجم** امام احمد
 علی روایه کند که مصطفی فرمود فیک مثل من عیبی بفضله الیه و حتی یسوا امه و اجنه النصارى
 حتى یتزلوه بالمتزله الیه لیسک و خوفی و یو بھلک فی سجان محب عفرط بقرظی بما لیس فی و مبغض کل
 شیء علی ان یتحق مصداق اول استکه عبد الله بن سبأ با علی گفت انت الاله حق و علی اول
 زاند و بعد از رفت و امام شافعی گوید لو ان المرضی ایدامحه لصاد الناس طرا بجداله کف
 فی فضل مولی با علی و وقع الشک فیہ انه الله من سب ان ینکنه و رحق بماتی او که کردنتک
 و زحذاتی او و مصداق ثانی استکه از زمان سلطنت معاویه تا اول خلافت عمر بن عبد العزیز
 علی رؤس الاشهاد لعنت مبرکوند و کوفی در شرح السنه از جابر روایه کند که چون علی فتح خیبر کرد
 بسوء فرمود لولا استغوان یقول فیک طوا بقرظی من معی ما قالت النصارى للسیح بن مرسلک
 الیوم فیک قول لا یمزلا الا اخذوا من ذاب جلیک و من فضل ظهورک یستغفون به و لکن جید
 ان تکون متوح انا منک و انت منی بمنزله هرون من موالا انه لا ینب بعدک و انتک تیر نبی و انتک نفا
 علی سببی و انتک فی الاخره علی الخوض خلفی و انتک اول من یراک الخوض و انتک اول من یکب معی ان
 شعبک علی منابر من نور مینضه و جوههم بکونون غدا فی الجنة جباریه و ان خربک خرب و سلمک
 سلم و ان سریر سریر و علا نینک علا بینه و بعضی گویند بیدایه وقت مراجعت من رضی و از غزای
 سلسله که در وادی النہا باینه سلم واقع شد و مرضی پر لشکری و ترمذی از انس روایه کند که مرعی
 ترخص نبی نهاده بود فرمود اللهم انی باحی خلفک لیک یا کل معی هذا الطیر علی امد و امرج با

مع الحسن در
 و اما الشافعی
 علی تیرام و تیر الله

فائده من كتاب

او خورد و درین گوید اسیر با علی گفت استغفر له و لك عندی بشاره فضل فکبر بقول رسول الله
 و ترعدا زام عطیه روایه کند که پیغمبر لشکری برانگیزد و علی در ایشان بود فرمود اللهم لا تمنی حتی
 تریحی علیا و از بریده روایه کند که مصطفی فرمود ان الله تبارک و تعالی امرت بحبب یغفروا لانی انه
 یجتهم کفند بار سوا الله نام ایشان بکوسه نوبه فرمود علی منهم پس گفت ابو ذر و المغداد و سلم
 امرت بجهنم و اخی انهم یجتهم و از ام سلمه روایه کند که پیغمبر فرمود لا یحب علیا منافق و لا یغفره
 مؤمن و از ابوسعید روایه کند انما کنا لتعرفنا لمتنافقین نحن معاشر الانصار یغفروا علی بن ابی طالب
 و مسلم و ترعد و سنائی از زر بن حبیش که از کبار تابعین روایت کند که علی فرمود و الذی فاقوا الحجة و بره
 انه لعهدا لابی الامی ان لا یجتبی مؤمن و لا یغضی الا منافق و صاحب کتاف و واحدی روایه کند
 که چو ابیه فل لا استلکم علیه اجر الا المود فی القرية نازل شد از مصطفی پس رسیدند که ما تا
 بحجه کبابیم سه بار فرمود علی و فاطمه و ابیها و از سکد روایه کند که مراد از حسنه در ابیه و من
 حبه نزد له فینا حسنا مودة اهل بیت است این ابیه در شان ابوبکر و حجه او یا اهل بیت نازل
 شده و ابو عبد الله محمد بن علی حکیم ترمدی از مغداد بن سوره روایه کند که نبی فرمود مفرقه ال محمد
 براءة من النار و حبال محمد جواز علی الصراط و الولاية لاله لاله محمدان من العذاب ابن عباس و
 براء بن عازب گویند مصطفی فرمود با علی فل اللهم اجعل عندک عهدا و اجعل فی صدور المؤمنین
 مودة چون دعا کرد این ابیه نازل شد ان الذین امنوا و عملوا الصالحات یجعل لهم الرحمن ودا و این
 کتاف مسطور است امام احمد از ام سلمه روایه کند که مصطفی فرمود من سب علیا ضد سبی و
 حافظ ابونعیم در حلیه الاولیا گوید مصطفی فرمود لا تسبوا علیا فانه مسوس من ذان الله
 و یحیی الکبر کوبد عین فابصر البصر و علی معه قیاد رسانی علی فاخذت بیده و صانحه و اطهنت
 کانی سمعت الاحبار عن النبی الخارانه من صانح علیا دخل الجنة فجعلت اسئل علیا عن هذا الحدیث
 اصحیح هو فکان یقول نعم صد رسول الله امر صانحه دخل الجنة ضرسقی حبا الخیرا حده مطنی و کانی
 محبا من عن الخیر حلت فی حاسکری حاسکری لقیته بهم و لیکن الهوی مع شهر و عن ذهبی و الحبت

که احببت با بر سوزن فاطمه بود و احببت با طاهر بود و هم از بریده روایه کند

و غیر از این روایات
 تفسیر کبری این حدیث
 ز کعب بن عجره روایت
 کرده

منظوم فوف و فوف و فوف

ملك مذهب وان ملك بواعنه فارقت ملتى ومنسوب بامام شافعيث قالوا رفضت فخذ
 كلا ما لرفضت بنى لا اعتقادي لو كان حيا لوصى رفضا فاقى ارفض العبا وهم منسوب باوست
 لوشوقلى ليرى وسطه خزان فخطابا كاتب الشرع والوحيد من جانب وحي اهل البيت
 من جانب وامام فخر الدين زعفرى كبر كويد قال الشافعيه بارا كبا فبا المحصب من منى و
 اصف لنا كخبرها والتاهض سحر اذا فاض الحج الى مع قبضا كاتظم الغراب التابض لو كان زعفر
 حبال محمد فليشهدا الثقلان ابنى رافضى وباشافعي كقتند ما تقول ذى على فرمود ما اقول فى مخضر
 له ثلثة مع ثلاثه لا يجهن قط لاحد من بنى ادم الجود مع الفقر والشجاعة مع الراى العلم مع العلم
 يس هو اند انا عبد للمنى انزل منه هل الى متى اكبر اكتمه الى متى ومنسوب باجتهاد است
 حيا له يوال مؤظا هر وولاهم لينة اخيه ياد وامامهم من سله هرون الاول هم افتدوا
 ولكل نوم هاد وكذا النصاي بكر موحية لسيمهم بخرا من الاعوا فنى بو ال احمد سلم فلو
 اوسموا بالاحاد هذا هو الداء العبا المثلثه ضلت علوم حواضرو بواد لم يحفظوا حق النبى
 محمد فى آله والله يا لمرصاد فتح اول فتنه كه سباله لاسلام واقع شدن بود كه بغيره در مرض
 مؤ فرمود هلموا اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعدي و عمر كفت ان لينة قد غلب عليه الوجع وعندكم
 القرآن كتاب الله ونزاع بمرتبه رسيد كه بغيره فرمود قوموا عني لا يبيغ عنكم النزاع و بعد از موت
 الخضر بن امير المؤمنين ابوبكر بن محمد در روز سه شنبه بيستم ربيع الاول سنة احدى عشر باجماع
 خلفه شد و در سال و چهار ماه خلافت كرد و در ماه پنه در شب سه شنبه بيست و دويم حاد
 الاخره سنة ثلث عشر فاه هانت و شارح مقاصد كو نيدر وقت فاه با عثمان كفت بنو پس سيم الله
 الرحمن الرحيم هذا ما عهد ابوبكر بن ابي قحافة فى اخر عهدك بالدنيا خارجا عنها و اول عهدك بالآخرة
 داخلها حين يؤمن الكافر ويبر الفاجر و يصدق الكاذب فى استخفاف عمر بن الخطاب فان علمه
 ظن به وان بد فى كل امر ما اكتب الخبر اذنى لا اعلم العيب سيعلم الذين ظلموا الى منقلب
 بنقله و صحفه بر حيا به عرض كردند و هم بغيره نمودند و چون بعلى رسيد فرمود با بعا بنى فيها و ان كان

پس عبوده سال و نهم خلافت کرد و اکثر بلاد اسلام در زمان او مفتوح شد و در مدینه در روز
 چهارشنبه بیست و ششم^{۱۱} الحجه سنه ثلث و عشرين بدین ابولؤلؤه غلام مغیره بن شعبه شهید
 گشت در وقت نماز گفت لا یخلفه بیست مکر علی و عثمان وزیر و طلحه و عبدالرحمن عوف
 و سعد ابی وقاص و شارح مقاصد گوید عبدالرحمن دست علی گرفت گفت ایبا بنی علی کتابت
 و سنقر رسول الله و سهرق الشیخیز علی گفت علی کتابا لله و سنه رسول الله واجتهاد را بی پس
 دست عثمان گرفت همه سخن گفت و عثمان قبول کرد و همه با او در اول محرم سنه اربع و عشرين بیعت
 کردند و در وازده سال خلیفه بود و حکومت بلاد بجز ایشان خوشتر ادوا ایشان تمام میکردند
 و جمعی از اهل مضر شکوهی که خود از این شرح پیش او آوردند و نامه نوشتند ناض نبود و یکی
 از منظران را بگشت باز هفتصد گز بنظم آمدند و علی و طلحه و عایشه با عثمان از کفند و داعز کن
 گفت شما کی پیدا کنید که عوض و نصب کنم رقم محمد را بی بگرشد و عهد نامه نوشتند او را و
 مضر ناخست چون سه منزل از مدینه جدا شد غلامی شتر سوار آمد که بنجیل میرفتا و اگر کند
 و از ادویه او نامه بیرون آمد مضمون آنکه اذا ناک محمد بنی بکر فاحمل لفلان و انجل کتابه و
 قر علی عملک و احسن من یحیی الی بنظلم منک حتی یا شک و ای ذلک انتم چون محمد بن نامه در مدینه
 باز گشت صوفی حال بعضی اصحاب پیغمبر رسانیدند و علی و طلحه و زبیر و سعد بخانه عثمان رفتند
 و غلام و شتر و نامه با خود بیورند و علی با عثمان فرمود اینها غلام و شتر تواند گفتاری فرمود
 این نامه خط است سو کند خورد که نه ظاهر شد که خط مرواست پس علی و صحابه بیرون آمدند
 و محمد بن ابی بکر و جمعی کثیر از اهل مضر و بصره و کوفه چهل و شش روز خانه عثمان را خاصه کردند
 و در روز جمعه هجدهم الحجه سنه نهم و ثلثین شهید شد و در همین روز اینجاعت و طلحه و زبیر و
 سایر صحابه با علی بیعت کردند و مرفان جامه خون الوده عثمان بدینا آورد و بکر بیعت همه بکر پیش
 عایشه رفت و علی عمال عثمان را عزل کرد و سهل بن حنیف را عوض معاویه بگماشت و فرستاد و او باغی
 شد و بسبب خویشی عثمان دعوی خون او میکرد و با علی میبگفت فاندان عثمان را بمن سپار علی مصلحه

مضی و شد و فتن

در این میند بدو روگ فرمود ان الله قتلہ و انا معہ و اعدا باہن سخن متسک بوفند و کویا مراد
 ان بود کہ من پتر کشته خواهم شد و اگر دفع قتل مینواستیم اول ان خود دفع میکردم و طلحه و زبیر
 از علی برکشند و بمکہ رفتند یا اتفاق غایبہ و مروان و عمال عثمان کہ علی عزل ایشان کرده بود
 متوجه بصرع شدند و در وقت سید بکوب سکان او از کردند و غایبہ بشماز شد و گفت
 فرمود کہ یکے از زنان من با علی حرب کند بغیر حق و چون بکوب سد سکان او از کنند چندی کنای
 مبدل

نکردند

و علی امام حسن و عمار با سر را بکوفه فرستاد و نه هزار فرسینا و زدند و بخاری از عبد الله بن زبیر
 روایت کند کہ عمار منبر رفت و گفت ان غایبہ قد صارت الی البصر و افقه انها الرزخه نیتکم
 فی الدنیا و الاخره و لکن الله ایتلا کہ لیعلم انکم ابناء تطیعوا ام ہی و علی از مدینه در سنه ۴۰

... ..

نام

مقاله کرد و شارح بخاری تا بن عبد البر روایت کند کہ علی او را از داد و بیاد او آورد کہ
 تا از آختدان یافت و با تو گفت ما اناک من قائل علیا و آت نظام له و چون او را این سخن بیاد
 آمد ترک حذال و فقال کرده متوجه مدینه شد و عمر و بن جرموز رضیم از غضب او داشتند
 او را در وادی السبا غافل ساختند بقتل آورد و شمشیر او برداشته نزد علی آمد و گفت بشارت
 ترا کہ زبیر کشتیم علی فرمود من ترا بشارت بائس میدهم این سخن موز گفتن تا نلنا کہ نحن فی النار و او فرمود
 بر شکم خود زد و کشته شد و مروان بز حکم بکشد کہ از طلحه نیز عبد الله در دل داشت بوی ز دوا
 کشت و محمد بن طلحه هم در آن جنگ کشته شد و قاتل او شرح بن اوفی عینیه گوید و اشعث غوام با امانت
 قلیل لادی پنهانتری لعین منم شککت بیدار تیج جیب قصه فخر صوب اللیدین و المم علی عیسی
 غیاب لیس تابعا علیا و من لم یبع الحق یبدم نذکره حم و الریح شاجر مهلا نلام مثل القدره

وان تا نظام علی بن ابی طالب

وَحَمْدًا لَشُكْرِ عَلِيٍّ بُوَدُو بِنُوضِيَّةٍ مَحَاطَةِ شَرِيعَاتِهِ سَيَكُونُ دُونَ هَذَا دُونَ مَا خَلَّفَهُ
 وَأَيْتَانِ دُونَ مَا خَلَّفَهُ فِي غَزَاةِ فِضَا وَمَيَكُونُ عَنِ بِنُوضِيَّةٍ أَصْحَابِ الْبَجَلِ مَنَازِلَ الْمَوْتِ
 إِذَا الْمَوْتُ نَزَلَ وَالْمَوْتُ عِنْدَنَا أَشْهَى مِنْ عَسَلٍ وَعَلِيٌّ قَرَمُؤْنَا شَرِيعَاتِهِ رَاطِي كَرَمٌ وَجُونُ
 بِأَعَابِيهِ مَلَاقَةُ مَمُودٍ مَمُودٌ مَمُودٌ مَمُودٌ لَكَ غَايِبَةٌ كَمَا لَكَ بِسْمِ بِنُوضِيَّةٍ وَتَكْرِيمٌ أَوْ زَا فَرَسَادٍ
 وَيَا نَزْدَةً رُوزِ رَضِيَّةٍ نَسْتُ عِبَادَةَ اللَّهِ نَبِيًّا سَأَلْنَا إِلَى بَصْرَةَ سَاخَتْ وَبِكُوفَةٍ رَفَتْ بِجَاوِي
 وَمَسْلَمٌ وَتَرَمَكٌ أَزَابُوكِرُوَانَهُ كَسَنَدُكَ جُونُ خَبْرِيَّةٍ بِبَغِيرِ بَسْمِ كِهْ أَهْلُ فَارَسِ كَسْرِي نَازَادِشَا
 سَاخَتْ فَرَمُولُنْ بِفَلِحِ قَوْمٍ وَلَوْ أَمْرَهُمْ امْرَأَةً وَدُونَكَ غَايِبَةٌ مَتُوحَةٌ بِبَصْرَةَ شَدَّ بِبَغِيرِ
 مِنْ مَمْدُودِ خَدَاةِ أَزَانَ فَنَسَهُ نَكَاهُ مَا شَدَّ فَتَحَ مَعَاوِيَةَ بِمَعَاوِيَةَ عَمْرُؤُ بِنِ عَاصِمِ بْنِ عَلِيٍّ بِرُؤُونِ
 وَعَلِيٍّ بِحَكْمٍ فَانَلُوا لِي شَيْءٌ حَتَّى تَقِي إِلَيَّ أَمْرُ اللَّهِ مَتُوحَةٌ شَدَّ وَطَبْرِي كُوَيْدٍ رَغْرَةً ذِي الْبِحْرِ شَرِيحِ
 ثَلَاثِينَ بِبَغِيرِ بِبَغِيرِ وَتَسْبِيحَهُ وَأَوْلَى لِأَيِّ بِنُوضِيَّةٍ مَمُودٌ وَنَاخِرًا حَرَاهَا وَاطَّعَ شَدَّ وَدَعَا
 نَرَكُ حَبِكُ كَرَمٌ وَبَارِدٌ وَصَفْرًا غَايِبَةٌ شَدَّ وَجَنْدُ رُوزِ حَرِيحُ بَكُرَمٌ وَبَغِيرِ نَسْبِ انْ دَرُ حَرَفِيًّا
 مَوْحَدَةٌ خَوَاهِدًا مَمْدُودٌ بِنِ حَرِيحِ بِبَغِيرِ نَسْبِ انْ نَصَارِيَّةِ أَبُو بَلِيٍّ انْ نَصَارِيَّةِ أَبُو الْبَقِيَّانِ عَمَارِيَّةِ
 نَاسِرٍ وَهَاشِمِ بِنِ عَمِيَّةِ بِنِ أَبِي مَعَاوِيَةَ وَعَبْدَانَ اللَّهِ بِنِ بِلَالِ بْنِ رُفَاءَةَ خَرَامِيٍّ إِذْ لَشُكْرِ عَلِيٍّ كَسَنَدُ
 زَمَكًا أَزَابُوكِرُوَانَهُ كَسَنَدُكَ جُونُ خَبْرِيَّةٍ بِبَغِيرِ بَسْمِ كِهْ أَهْلُ فَارَسِ كَسْرِي نَازَادِشَا
 دَرُ حَرَفِيَّةٍ وَشَرِيحُ فَضَّةٍ هَاشِمِ وَعَبْدَانَ اللَّهِ دَرُ حَرَفِيَّةٍ مَمُودٌ خَوَاهِدًا مَمْدُودٌ وَأَوْسِ بْنِ عَامِرِ فَرْزِ مَزَامِي
 دَرُ كَنَارِ انْ بِنِ فَرَاتِ انْ وَأَزْطَبِيلِ مَشْبَدِ بَسْمِ كِهْ چِهْ وَاطَّعَ انْتِ كَسَنَدُ مَعَاوِيَةَ عَلِيٍّ وَمَعَاوِيَةَ عَمَارِيَّةِ
 انْتِ رَحَالِ نَصْرَةَ عَلِيٍّ مَتُوحَةٌ شَدَّ وَدَرَا انْتِ حَرَبِ شَهَادَةَ بِاقَرَمٌ وَبِعَدَا زَكْرَةَ فَانَلِ انْ بِنِ
 عَلِيٍّ وَمَعَاوِيَةَ صَلِحِ شَدَّ وَأَبُو مَوْسَى اشْعَرِيَّةِ عَمْرُؤُ بِنِ عَاصِمِ بْنِ عَلِيٍّ كَرَمٌ وَشَرِيحُ انْ دَرُ حَرَفِيَّةِ
 مَمْدُودٌ خَوَاهِدًا مَمْدُودٌ وَبِنِ دَرُ حَرَفِيَّةِ بِبَغِيرِ كِهْ رَسُولُ انْ بِنِ فَرِيحِ صَلِحِ فَرَمُولُنْ عَلِيٍّ دَرُ حَرَفِيَّةِ نَامَهُ مُحَمَّدُ
 اللَّهُ نَوشْتِ سَهْلِ بِنِ عَمْرُؤُ وَكَفَتِ كَرَمًا رَسَالَةً أَوْ مَسْبَدًا نَسْبِ انْ مَقَابِلَهُ وَمَقَابِلَهُ انْتِ كَرَمٌ بِبَغِيرِ فَرَمُولُنْ
 رَسُولُ اللَّهِ رَا حُوكُنْ وَمُحَمَّدُ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ بِنِ مَوْسَى عَلِيٍّ مَقَابِلَهُ أَوْ بِبَغِيرِ مَمْدُودٌ بِبَغِيرِ مَمْدُودٌ وَخَوَاهِدُ

مزیحی بر خلق قرآن

فرمود گفت ای علی ترا نیز مثل این واقع شود در صلح نامه صفین و زامیر المؤمنین نوشته بودند
 معاویه گفت اگر من او را امیر المؤمنین دانستم یا او حوب نمیکردم امیر گفت صدق بگو و الله و
 امر کرد که علی بن ابی طالب بنویسند و بعد از محکم لشکر علی را و کوه کشتند و شش هزار نفر را
 که ده بیست نزدیک کوفه جمع شدند و تکبیر او میکردند و میگفتند لا اله الا الله و علی بن ابی
 رفت و تکبیر بر کوه کرده خطبه خواند و ایشان را بضمی فرمود و باز کرد ایند و چون خبر آمد که
 مؤمنان از عمرو بن خطاب نازی خوردند باز آنجا آمد بر کشتند و زکوفه بیرون رفتند و ابن عباس
 از پی ایشان رفتند و ایشان را با به حکم به دو عدل منکم هدی با بالغ الکعبه و ایة فابعدوا
 حکما من اهلها و حکما من اهلها ان برید اصلا حانوقی الله بینها و بصلح پیغمبر و رو حد
 بضمی کرد و در هزار کس ناز کشتند و چهار هزار بضایه بماندند و با عبد الله بن وهب را سب
 و حق تو صبر زهر بجای مرفید و الله به بیعت کردند و بنهر آن رفتند و علی از غضب ایشان
 بر شد و هزار و هشتصد تن را بقتل آورد و بخاری و مسلم از ابو سعید خدری روایت کنند
 که پیغمبر بعد از غزاه حنین منعت عنایم منیر مؤذ و الخونضیر یعنی گفت یا محمد عدل حضرت فرمود
 و بلك و من بعد ان لم اعدک عمر گفت یا رسول الله اجازه ده که گردن این منافق زهرم فرمود
 فان له اصحابا با محتر احد که صلواته مع صلواتهم و صلواتهم مع صلواتهم و صلواتهم مع صلواتهم
 فراقبهم هم یرون من الاسلام كما یرون من الرقیة تنظر الی اصله فلا یوجد منه شیء سبق
 الفرض و الهم انهم رجل اسوا حدک عضید مثل البضقه نذره و نجر چون علی جنود قریظ را
 و ابو سعید میگوید که او میبندم که من این سخن از حضرت صطفی ص شنیدم و گواهی میدهم که
 با اینجاسته فمال فرمود و من با او بودم و بعد از مثال گفت که شخصی با من حرفه درین لشکر بگوید
 بعد از طلب آوردند و من بدو صفا که حضرت بیان فرموده بودی یک مشاهد کردم و حید بن
 عبد الله از وی گوید مراد از جن بجل صفین هیچ شک نبود که علی بر خواست ما در جن بنهر و
 شک داشتیم چه مخالفان اهل قرآن بودند تا که سوار نما شد و گفت من ندیم که خوارج از کشتند

کمی از این کتب
 در کتاب تاریخ
 ابن کثیر
 در کتاب تاریخ
 ابن کثیر

ثم یظهر الی رصافه
 ملا بر جلدی تم نظر
 الی انفسه و غیره

و غیره

بعد از آنکه حضرت فاحمد سادات رضایه

و قطع نهر کردند علی تکذیبها و کرد و سواری میکرد و سوکنند یاد کرد که ایشان از نهر عبور کردند
 علی سوکنند یاد کرد که ایشان عبور نکردند و منزل ایشان که نهر نرسد من ردل خود کفتم الحمد لله
 شبهه من در شان علی رفع خواهد شد و با کذا ایستادند از بنی و عهد کردیم که اگر ایشان عبور
 اول کسیکه با علی مقاتله کند من باشم و اگر نکند شبهه نباشند در قتال اعداء او و نفسی نکم چون پیش رفت
 ایشان از نهر عبور نکرد و بودند علی و من کرد و گفت یا ابا طالب الا از دایمین لک الامر در سینه شان و نشان
 و نوحی محمد بن ابوبکر را بمضرفرشتا و پیش بر سفد از مغزول کرد و در حرشیا که نزدیک مضرفرشتا جمع بود
 قوم عثمان بودند و منابغ محمد بن ابی بکر عین کردند و در نوبه لشکر او شکستند و او از علی استمداد کرد و
 مالک بن اشتر را بمذاب و فرستاد و چون بغل از رسید جلیله بن جراح که مهتر انجامی بود با غواص معاویه
 زهر داد و ببرد و معاویه بن غاصر و معاویه بن خدیج را با شش هزار تن فرستاد بصورت محمد بن ابی بکر را
 و عمر خاک مضرفرشتا در سینه تسع تلافی معاویه لشکر با طراف فرشتا و شجر بلاد کرد و در سینه ربعین
 خوارج جمع شدند و گفتند فدا این ما از علی و معاویه و غاصر است اندیشه کردند که هر سه را در یک
 مبادکشت عبد الرحمن بن ملجم مرادی قتل علی اخیار کرد و خلیج بن عبد الله ضمیر قتل معاویه داد و
 عشر قتل عمر و شب هفتم رمضان از اسب ساخته ابن ملجم در کوه شمشیر بهر او پناز بخیزد و
 الود کرد و چون علی برای نماز صبح بپزد آمد بر سر مبارک او زد و بعد از سه شب خان بافت جلیج بدشت
 رفت بنی بر معاویه زد و البته او را مجروح ساختند و او بیهوش بمضرفرشتا و نوز و سبب در شکم
 خارجه بن حذافه زاد در نماز صبح قائم مقام خود ساخته بود و او بغلط کشته شد و حافظ اسمعیل از
 روایه کند که نیه فرمود با علی من اشع الاولین گفت عافرانافه فرمود صد من اشع الاخرین گفت الله
 و در سوله اعلم فرمود رجل یضربک علی هذا و اشاره بسرا کرد و از ابی طغیله نقل کند که من نزد علی
 و ابن ملجم آمد و علی او را عطا فرمود ما بحسب اشفاها من ان یخضبها من اعلاها یخضبها من ههنا و ههنا
 سر در پیش مبارک او فرمود و از عبد الله بن سبع روایت کند که علی در خطبه فرمود و الذی تلقوا حبه و
 الشیء یخضب من ههنا و از علی روایه کند که مصطفی فرمود عهد

نیر گفت

بر وفوق حدیث قرآن

و انك تعشر على ملئ و تقفل و ان هذا غضب فرهين و اذ ذنبه زويت و انه كند كه حجة بر نبي
 خارجي كفت يا علي ان الله فاك متب و قد علمت سبيل الحسن من سبيل النبي و علي فرمومت بل والله
 ممنون لا يصا هذه فحظ هذه عهد معهود و قضاء مفضي و قد خاب من افزع و امام عزلة در او اخرا
 اذا قام حسن روايه كند كه علي در شبينكه صبح ان شهيد شد فرمود كه پيغمبر را بخواب بدم و كفنم باز
 الله ما لبيت من امتك فرمودع عليهم كفنم اللهم ابدلني طين من هو خير لي منها ثم و ابدلهم بي من هو شر
 لهم مني و مسلما از ابوهريرة روايه كند كه رسول بر كوه حرا بويابو بكر و عمر و عثمان و علي و طلحة و زبير
 ناكاه سنگي كه در زير قدم ایشان بوي لرزند فرمود اهدا ما عليكم الالبية او صدقوا و شهد بعدة
 خلافة انحصرت چهار سال و نه ماه بوي بكر يا او كفت خلافة ابو بكر و عمر صابود و خلافة نو و عثمان
 فرمود بيبك من عثمان از اعوان ابو بكر و عمر بوي و تو و امثال تو از اعوان من و عثمان بدي عثمان
 شصت سه سال باشك بيج باشك هفتاد پيچاه و هشتاد و امام حسن بعد از دن او خطب خواند
 و فرمود والله لغد مات فيكم رجل فاسبته الاولون و لا تدركوا اخرون ان كان رسول الله لبقية المبعوثين
 يعطيه الراية فما يرجع حتى يفتح الله عليه بقاتل جبرئيل عن يمينه و من كان شاعر عينا ره والله ما ترك
 بيضا و لا حفر اغبر سبعا نه درهم نصلت من عطائه اداد ان يباع بها خاد ما فتح چون علي شهيد شد
 بجز ان چهل هزار درهم با امام حسن بعه كند و مشور بعبود شد چون بوي از مردم خود در يافتند نصف
 خاد الا و في سنة احد و اربعين امر عيون با كذا شمس سال خلافت كمر حدیث اوست حضرت
 از بن صلح خبر داده بود و بخاری از ابو بكر روايه كند كه پيغمبر فرمود در شان امام حسن ان ابي هذا سيد و جعل
 الله بصلح به بين قسطنطين عظيمين من المسلمين و ترك من ان يوسف بن سعد روايه كند كه چو امام حسن
 صلح كرد مردم برخواستند كفت سپا كروي و مؤمنان از امام حسن فرمود پيغمبر بعبود را بر سر من خود
 و او را بامدین نازل شد انما اعطيناك الكور يا محمد يعني نزلت الخنز و قال لشدا انما انزلنا و في ليلة القدر
 و ما ادرناك باليلة القدر ليلة القدر خبر من الف شهر بديكها بنو امية با محمد و باسم بن فضل كوفلها
 شتم بوم و مد سلطان بنی امیه هزار راه بود كه نر يك بود كه بوي و نه يك در پیش فاضی ناصر الدین و تفسیر

امام حسن و امام حسین
 علیه السلام

تعمیر کتب اربعه فاتحہ سادہ فصیحہ

ما جعلنا الرؤيا التي آرتيناك الا فنة للناس مكيو بد بغيره در واقعہ دہن شکل کپی بر منبر اوبلا
 مہر مند و بعبان بسلطنت ایشان فرمود و چہ مناسب مقامت و الشجرۃ الملعونۃ فی القرآن و نحو قہم فابراہیم
 الاطفیا ناکبیرا و در فامہ کہ علی معاویہ نوشتہ مستطونت متا المشکوۃ و الزلزلونہ و منکم الشجر
 الملعونہ و امام حسن و زینبہ من صاسنہ ثلاث متولد شد و بعد دخر اشعت بن قیس باغواء اعدا
 او را زہر داد و در سنہ خمسین ناسع و اربعین باثمان و خمیسین اربع و اربعین سوادہ باقت و در بیع
 اسد و کونند در مجلس معویہ حاضر شد و جوانان قریش نقار میگردند و او خوا موثر بود معویہ
 گفت تو ہم سخن بگو فرمود فیہم الکلام و قد نبقت متبرزا سبتو الجواد من المکالم الباعد سخن الہی
 اذا العزوم مخاطروا طبع علی رعم العدا و الحاسد و امام حسین و یحییٰ شعیان سنہ اربع متولد
 شد و در عاشورا سنہ احد و سبب ر کربلا بسوی شہر بنی النجوش شہید گشت امیر لشکر از قبل عبد
 اللہ بن ہبار کہ نایب بدین معویہ بود ظرف چون کندش را بدینج کابجا سوا بریدنی بجز و بیخیا
 از هر طرف کہ رفیم جز و حشم نبرفت زینہا از بن ہبار و بنی راہ فی نہایتہ و از استعداد لپند ہر دست و کربلا
 اما بن علی الخیر من الہاشم کفانی ہذا من فرجین المخذ و حکم رسول اللہ اکرم من
 و سخن سراج اللہ فی الخلق ہر ہر و فاطمہ امی سلالہ احمد و عقی بدعی فالجناحین جعفر
 و فینا کتاب اللہ انزل صادا فانا و فینا الہدک و الوحی و الخیر یذکر و سخن ولایۃ الارض نفع و لا تانا
 یکاس رسول اللہ فالبرئیکر و شیعنا فی الناس اکرم شیعہ و بیغضنا ہوم الیقینہ بحس
 و ترمدی از سلی روانہ کند کہ بخانہ ام سلمہ رفت و او میگریست کہ ہم سبب بوجہت گفتد اینا
 رسول اللہ فی المنام و علی را بے ہمتہ الرابضک مالک ہا رسول اللہ قال شہدا قبل الحسین انفا
 و مثل ابن ازابیعتاس منقولست در فاتحہ خامسہ گذشت و فاطمہ بعد از موت بنی ہاشمہ باسہ
 و فاة بافتد او را بیست و ہشت سال با بیست نہ ہا ہجرت بود و ترمدی از علی روانہ کند کہ پیغمبر دست
 حسین گرفت و گفت من احنی و احب ہذین و باہما و اما کان معی و در جنتی ہوم الیقینہ و اکرم علی زبیر العابدین
 پسر امام حسین است سلسلہ نوالہ ہاشمنا امام دیکر نیز ہجرت کو ایشانست او در مدینہ در سنہ شان

عمر بن عبد المطلب

برکات و قوید و فرین

و قلین متولد شد و مادر او شهر نمان بود و سخن بزرگوار با کبریا که غزاله نام بود و در ثامن عشر
 سنه اربع و تسعین فاطمه قبرا و در ربیع است شعرا و شمس زوقف ملا فاطمه بزرگوار و فاطمه
 حکیم ما ذابقولونا ذقال النبی لکم ما ذاضلکم و انتم احو الایم بعشرین و باهل بعد منکم
 منهم ساری منهم خیر جوابد و اما محمد باقر در مدینه زوجه سیم صفر سنه سبع و خمیس متولد
 شد و مادر او فاطمه بنت امام حسن بود و در سنه اربع عشر و ماه و فاطمه با فاطمه قبرا و هم در ربیع است
 و اما خیر صابو و در مدینه در سنه ثمانین متولد شد و مادر او فرو نینا نام بزرگوار بود
 و در یوم الاثنین نصف جیسنه ثمان و اربعین و ماه و فاطمه با فاطمه قبرا و هم در ربیع است و اما محمد
 در ایوا که مپا که و مدینه است و یوا الاحد سابع صفر سنه ثمان و عشرین و ماه متولد شد و مادر او
 خدیجه کبری بود و در حبس ضرور زینت در یوم الجمعة پنجم رجب سنه ثمانین و ماه و فاطمه با فاطمه
 و اما علی رضا در مدینه روز پنجشنبه یازدهم ربیع الاخر سنه ثلث و خمیس و ماه متولد شد و
 او سکر بونیه با خیران کبری بود و مادر او با فاطمه معصومه هم کبری بود و معروفی که خدیجه با فاطمه
 بود و در کلابه طوس و نام رمضان سنه اثنین و ثمانین و فاطمه با فاطمه قبرا و هم در سنه اربع و
 سنه خمس و تسعین و متولد شد و در ششم و الحجه سنه عشرین و ثمانین و فاطمه با فاطمه قبرا
 در مدینه در سنه اربع و خمیس و ثمانین متولد شد و در سنه ای که بیامر معروفی و در سنه
 اخراجی اولی سنه اربع و خمیس و ثمانین و فاطمه با فاطمه قبرا و هم در سنه اربع و ثمانین
 متولد شد و در سنه اربع و ثمانین و فاطمه با فاطمه قبرا و هم در سنه اربع و ثمانین
 سنه ثمان و خمیس و ثمانین متولد شد و اما سید کونید همگ موعود او سنه در حرف لام خواهد آمد
 شیخ محی الدین در باب سید و شخصه ششم از فتوحه گوید ان الله خلقه یخرج من عنقه رسول الله
 فاطمه یوا علی اسمها رسول الله جده الحسن بن علی بن ابی طالب بن کنان بن المغام بن کنانه رسول الله
 لخلق یفیع الخا و یز عن الخلق بضم الخا انما انما سبوا اهل الکوفه یفیس حسنا و سبوا و تطایف
 الجریه و بدعوا لاله بالتبغ رفع المذاهب عن الارض فلا یبق الا الذی الخالص عدا و مقلد العلماء

فانما بعد رضائهم

اهل الاجتهاد ابرونه من الحكم بخلاف ما ذهب اليه ائمتهم فدخلون كرها تحت حكمه خوفا من سيفه
يخرج به عامة المسلمين اكثر من خواصهم ببايعه العار هون من اهل الخطا تو عن شهوة وكشف بغير
الله له رجال اهلون بغيره وعونه ينصرون ولو لا ان التبت تبت لا في الفقه باقتله ولكن الله
نظير بالتبت الكرم فيظعون ويخافون ويصلون حكمه من غير ايمان بل بصبر و خلاقه ويعقدون
فيه اذا حكم فيهم بغير مد هبهم انه على ضلالة في ذلك الحكم لانهم يعتقدون ان اهل الاجتهاد و
زمانه قد انقطع وما في مجتهد العالم وانا لله لا يوجد بعد ائمتهم احدا له ذوق الاجتهاد واما من
مدعى الغرقة الا لابي الاحكام الشرعية فهو عندهم مجنون فساد الخيال لا يلتفتون اليه حافظ
شرع ائد ان كه منيها نفي من ايد كه زانقا من جوشن كو كسي ميتا از غم هجره كن ناله و فراد كه
زده ام قالي و عزباد رسي من ايد كس ندانست كه فكر مشوق كجاست اني قد هت كه بانك جرتي مسيد
و بخاري و مسلم و زجاير بن سمر و زانك كند كه بغير فرمود يكون بعد اثنا عشر امرا بس نفي كفت
من نشيدم و بدم كفت ان سخن كلهم من فرش بود فتح از بعضي اثار كه پيش از بن زركك خا
شك توان دانست كه حضرت مصطفى ص بر فتن حواد كه بعد از رحلة او واقع شد مطلع بود و بغير
در شرح السنه ازام سلمه رفايه كرده كه حضرت مصطفى ص با على كفت انك ثقاتك لنا كثر و المارقين
و الفاسقين و اول اشاره اسن بجز بجز و ثاني بجز بجز و ثالث بجز بجز و رابع بجز بجز
عمر زوايه كند كه من ابوهريره و مروان ر سجد سو خدانسته بوديم ابوهريره كفت من ارضا
مصلت شيد ام كهلاك انا متي على يد غلته من فرش مروان كفت لعنة الله عليهم من ابوهريره كفت اوشنت
ان اقول بني فلان و بني فلان لعنتك من اجد خود در وقت سلطنة مروان بشام رفت و بعضي از جوانان
بودند جدم كفت عبي هو لاء الذين عني ابوهريره و بخاري و ساعا زا ابوهريره زوايه كند كه بغير
فرمود انكم تسعون على الامارة و ستكون قدامه بوالقبر فتمس المضعه و بشا لفاطمة و عاكر و كذا
من و ما اجم از عبد الرحمن بن عوف زوايه كند كه هر فرزند كه متولد ميشد و زاندر سوره مياوردند
براي او دشمن هر مود چون و از اينا و ردند فرمود هو الوزع ابن الوزع الملعون الملعون و از كج زوايه

بر وفود حضرت

روایت کند که چون معاویه یا پسر خود بپه کرد مروان گفت سنه ای بکر و عمر و عبدالرحمن پس
 ای بکر گفت سنه هر قل و فیض مروان گفت انزل الله منک والذی قال لو الذیہ اف کلچو این خبر
 بیایشه رسید فرمود کذب الله ما هو به ولكن رسول الله لعن ابامروان و مروان فی صلبه و اولاده
 امثال امینا حش مکونت امام شافعی از عمر بن عبدالعزیز نقل میکند ملک ماء طهرتہ بکرمنا
 انضبت لمانیها و علماء سنه و جماعة رض منع بلوغ از سبای طایفه کرده اند و از علی رض معولست که
 در حق جبل فرمود اخواشتا بغوا علینا لیکن شیخ علماء الدوله در فلاح نقل از ابو سعید خدری میکند
 یعبیرد و نمکنا فتاح بنما کردی و مروان را لاله بنفدیم خطبه میگرد گفتم این الا بتدا بالصلوة کفنا
 ای سعید قلنا لمانا قل کفتم والد نفعه بیک الا بانون بخیر ما اعلم بین شیخ مبرنا بدان مروان الحارکان
 من الحار بشاریع الايمان وقد جعل الايمان وسبلة الوصول الى الامارة لا فربلا الله والی رسول
 و من یذهب فذهب و من یذهب فحوشه و من یذهب معو یجوز و یحشر و من معهم ولا نصیب لهم من شفاعت نبی
 و در شیخ صحیح بخاری بدام که سلاطین بنی امیه را نشاء خطبه سبجی که مستحسب بنویسند میگردند
 بخومردان نماز قانع نمیشدند مفرق نمیکشند و از استماع خطبه اعراض نمیشوند تا سماعه بشنیدن ان
 لفظ کره الوده نشو پس ایشان تا آخر صلوة کردند تا مردم را بضرورتی توقف باید کرد نعو با الله من شری
 انفسنا و من شیئا انما و هم شیخ در فلاح مبرنا بدان معو یبالی باغی و مروان اطاعی کارها مجبولان
 علی خلاف سوا الله و جرم مغر به و هجوم مروان کاک و اشعار که از بید منقولست اشعار بکمال
 نقر او داند و شمه کرم بر جها فردتها و مشرفها التا و مفرها فی هذا کبر فی انا کفضیه
 و سا کبد رمع ندک انجم اذا فرغ من دنها فی انا انها حکم نغرا بین الخطم و زمره
 بشر ایهنا بالبنان کائما بشرک البیت العتق المحرق فان حرمت يوما علی دین احمد
 فخذها علی دین المسیح میا و گویند زوف شتید و افه کوبلا اینها میخواند لبنا شبانی
 بید شولنا جرع الخنوج من وقع الاستل لاهلوا و استهلوا فرجا ثم قالوا یا بربلا لست لبعث
 هاشم بالملک فلا خیر جاء ولا نوحی نزل فجزیناهم بیدر مثلها و امننا سئل با در فاعتد لست

فائده سادات رضا

خندقان را انعم من بنی احد ما کان فعل و مولی سعاد الذی یفنا زانی قه در شرح مفاد
 فریاد فان قبل من علماء المذهب لم یخوذا لهن علی بن زید مع صلهم انه یسبح فی یوم علی فلک و یزید
 فلنا محاسباً ان یقول فی الاعلی فالاعلی کما هو شعاع الرضا فی ما یرک فی ادعیتهم و یجری فی اندیتهم و
 المعنون بامر الذی حکم العوام بالکلیه طریقاً الی الاقتصافی الاعتقاد و در شرح عقاید کوبد الحی
 رضا یزید بقتل الحسین و استبشاره بذلك و امامته اهل بیته سوانه ما نوازمعناه وان کان
 نقاصه احاداً فحق الاستوفی فی شأنه بل فی ایمانه تع و علی انصاره و اعوانه و حق کلام انکه اگر کسی
 در نفس امر ملعون باشد چه حاجت که تو زبان خود را بلعنه او اورد کنی و اگر ملعون نباشد و از لعنه
 هیچ بان نخواهد بود و تو آنم کرنی منصفید گفتن شوقی زنیهار و هزار زنیهار که در شان
 ثلثه رضاعتقاد است که کن و بدانکه حضرت مصطفی ظاهر بکمال و باطن بکمال داشت بعضی که از ظاهراً
 او نفس پیشتر گرفتند بطرف نبوة افریب بودند بعد از وظیفه شدند با مفوی خلفا بودند و بعضی که
 از باطن او نفس پیشتر گرفتند و بطرف لایه استیجند بارشاد و تکمیل مالکان و فقر استیجند
 فاهم سلسله ظاهر منظم و هم سلسله باطن منظم باشد که ناعبدالرزاق کاشی در اصطلاحات
 آورده که مصطفی در شان ابوبکر فرمود انا و ابوبکر کفرته و هان فلو سبغته لامنته و لکن سبغته
 فامر بی و ترمذی گویند حضرت فرمود لو کان بعد نبی لکان غیر الخطاب و فی اکثر بلاد اسلام در
 عمر واقع شد و سلسله جمیع اولیا علی منتهیست منیر مؤسسون عن طرق السماء فانی اعزها
 من طرق الارض و چند گفته او فرغ علی غیر الحروب لنقل الینا من العلم ما لا یقوم له القلوب تک
 امر و اعطى علماء علینا و شیخ محی الدین بن باب هفتاد و ششم از فتوحات منیر و باید و کس از عدل است
 که هیچ کس در نفس ایشان ندانست با یکی از اولیا رحمتین که من و او را در دین بگردید و بوم صحبه
 داشتند فرمود من شمارا بصوکه منبیتم از علامتین میان من و خدا که راضیان را با بنصورت
 منبها پایشان در باطن خود از آمدن هیچ به کردند فرمود انبنا عن قبه کرد تد که شمارا بصوکه انسان
 ایشان مغر شدند و از پیغمبر تعجب کردند و فرمود انشاء الله و برین فقیر و از شد ناعبداللہ چیز